انة
ای

۱۳۰۳ سنا

مجموعه دارای ۱۱ رساله فارسی در

عرفان، اخلاق و ادبیات

از جمله: نزهة الارواح از امیر حسین حسینی

- نود و نه نام باری - نفحات و عشق نامه

از سید محمد گیسو دراز. خط نستعلیق سده ۱۱

۱۴۲۴

۱۴۲۴

۱۳۰۳ سنا

مجموعهٔ دارای ۱۱ رساله فارسی در

عرفان، اخلاق و ادبیات

از جمله: نزهة الارواح از امیر حسین حسینی

- نود و نه نام باری - نفحات و عشق نامه

از سید محمد گیسودراز. خط نستعلیق سده ۱۱

۱۴۲۴

۱۴۲۴
۱۷۹۹۳

مجموعه سیزده رساله
عرفانی
شاه محمد ترکستانی

نسخه نفیس

۱۳۰۲

۱۴۲۲۴

نام کتاب : .....

مؤلف : .....

مترجم : .....

مصحح : .....

ناشر : .....

تاریخ انتشار : .....

قطع : .....

تعداد صفحه : .....

تعداد جلد : .....

زبان : .....

موضوع : .....

۱۴۲۲۴

مجموعه عرفانی ۱۳ رساله

۱- ترجمه چهل حدیث نسخه منحصر بخط مؤلف

۲- مقالات ملای رومی

۳- نزهت الارواح میر حسینی

۴- نود و نه نام بارتعالی

۵- شمایل الاتقیاء

۶- عشق نامه

۷- ملفوظات

۸- راتب نامه

۹- مقالات سید محمد گیسودراز

۱۰- تذکره الاولیاء

۱۱- طغری نامه عرفا

۱۲- اشعار زیدی بخط خود شعرا

۱۳- رسائل متعدد چاپ نشده عرفانی

تمام کتاب بخط استهبور گرخطه خطاشاه محمد ترکستانی است

معاصر صفویه رحمه الله

۸۴۰۴

در نگاه و آنکه بکتاب و در صحنه و خسرو پرویز و در بیون کیکسری و صورت
بادشاهان سلف و لوح خط قدیم در طاق و سلطان صورت بر زنت و کتب و کتاب
خلافت دادن کنجور بلهراسب و صورت اسفندیار و بشوش و غیره بیرون

نادر بدرک رفت

۱۴

۱۴۲۴
۹
۱۷۹۹۳/
کتابخانه مجلس سنا
۱۴۲۴

فی نسخهٔ مجرب در علاج جذام

زیبق	صبر زرد	جند بیدستر	مصطکی	مقل ازرق
۲ م	یک مثقال	نیم مثقال	یک مثقال	شانزده نخود
انزروت	مر ملکی	داراشکنه	هشت اجزای نوره	دارملکی
یک مثقال	یک مثقال	نیم مثقال		

حب سازند هر حبی بقدر یک نخود صبح چهار نخود و در شب چهار نخود تا هفت روز یا هشت روز ترشی و ماست و سبزی و گوشت بز و میش و ماهی و هر چه نفاخ باشد نخورد آب کمتر بخورد بجهت کوفت و جمیع خاخرشیهای سودا وی معمول نمایند مجرب است

بجهت علاج سرزنک بگیرد پنج مثقال [illegible] و بجوشانند بعد از وضع صاف نمودن [illegible] مثقال [illegible] با دام تلخ در بالای جوشانده مذکور بریزند چند روز بدین دستور عمل نماید شفا یابد یعنی در صبح و عصر بخورد ولی پیش از وقت کاو کرده بخورد آن وقت در بعد جوشانده را بخورد غذا شیر برنج و ترچلاو میل نماید حسب الخواهش سرکار مرشدی

مسوده فرموده اقل فقرا
نادر هرسی
۱۲۹۰

بهم برزه حسابش ∴ الهی اگرچه کار سائیست برای حد است ∴ ولی نیازیست ورای
عقل ورای حد ∴ بلوم از بی نیازیست سگ صفت ناکار سائیست باشد

اسری ∴ وآن بیل بستان سرای وما ینطق عن الهوی ∴ آن شهباز بلند پرواز الصید
آدم آن عندلیب رهش آوازه ملک عالم تکن تعلم قطعه سبب آفرینش عالم

ماندست مرخ زمن اخاذین جنبزه دن
بر شیشه کن آن جهنمیان ∴ انارا

باستقنعه بایدشدن در جنگ مادر جنگ ما
بر زیر خون آل آن خونیان ∴ صبا را

کز برای شمس بدر کامل یک انگشتش دو نیم شد ∴ گاه بر رب بدر دشمن نقص
بر پیش تمام گشته ∴ دریا پیش کفش محو گشت در پیش دریا خار نموده ∴ آفتاب در کفش

قطعه
شمع دین ∴ قدر اورا دوش
اعظم جون زمین ∴ یک پیاده در رکابش
عقل کل ∴ یکسوار اندر معنش
روح الامین
وزال

شرعش بجان و دل جهند ∴ بدولتش مگر از دوزخت نجات بود ∴ چو کند خدای
بهشت و شفیع محشر اوست ∴ اگر بصدق نیابی چگونه نجات بود شعاجات

زنگشان فلک سبز رنگ لعل شود
در آورند برقص و طرب یک جهود

قیاس کن که بگویم کنند اطلا
نزار پر ضعیف بانده بر جارا

آنجا ما و من بخت • سلوتی ده که دو عالم بیک جو نسنجد • شناسای جو بی پندار

نخوریم حالتی بخش که بیخ نا آمده بنهیم • بغور وقت و خیال ما را مهجور مکن

اگر استطاعت شنیده اگر کار یک حس اسامان شود • ز دریای محبت

عقل ما را چو شنید این چه خارست که دامن مالایخت این چه بادست که گرد از ما بر نخیزد

خوش باشی که کشتی بی کس نشیند • که این دامن چه باشد این جهان زنگ

چو آمد آید یارم چه خوش بود بخدا • بچشم داد بکنارم چه خوش بود بخدا

ای غم همه سوی من چنان تافت • ما ناگه ما از بون ترک یا هست

نشنیده تو ای خواجه سبلت مکن • چرا دجهان اشد این بانگ و شور

کجاست طاقت این کار و کراست زهره انکار • دیدن خود عیب و دوا پنهان

تنگ جو طالب • جو مطلوب در آمدن محب • در عشق محبوب عشق شیخ زیر طلاست

بر شیر بخه نشد در شکسته آهوی تو پیش • گر ای حسن نگارم چه خوش بود بخدا

بر جان تیغ بکاو چه با خدا گوید • گر بسته تو سخن نگارم چه خوش بود بخدا

بخودی باز و آو خود عشق با خود
خیال آب گل در ره بیابان است

آنجا که ازل با ابد پیوند حقیقت
بر مجاز تو خنده زاهی که تو پویی نا رفته
چه سعی که تو گویی نا گفته
این طایفه کشته اند زنده کسیست که
از خود مرده است و مرده کسی که خود را
زنده شمرده است

فصل دویم در معارف سلوک

محرم این سخن را و حالت وحدت
یکی هوش بی تکلف دویم ساختن بی اضطراب
همین دو حالت در پروانه و موسیست
موجود از این حدم آتش تا اندوخت

سبب چه بود که کردم که به نمود از من
جواب نجمه گشایه گشاده کرده دل
که خاطرش بگرفت این جفا چرا
در آن ملت جنبه گشاده کار چرا

پس آنکه سر بزیر پای خود نه

فصل سیوم در مقامات سالک

دران حالت که پروانه خود را فدای
شمع میکرد چون پای پیر خلق
خلق ساده بود و ایشان را پس چشم نیافته
حد ادراک کردن نجسپید و آن عقده
در کلوی ایشان بگرفت از غایت خود
چنین نکی نیز دانند و در نجمی بردند
و این سیاه دلی خدان تعصب سپید
میکردند پروانه کوشش برایشان نداشت
و خاطر خود را پریشان نکرد با خود نگشت

ملامت گوی را چشمیست احول
اگر یک را دو بیند معذور

زهی تعلق جان با گشاد خنده او
یکی نفس که دل چاره ما زما بر سید

یکی دمش که نه چشم شوم نه زار چرا
چه ارید ز ما لطف کرد کار چرا

عزیزمن از خود بگوی و هنگر که توحید تو شرکست و معروف تو منکر کی گوید
مگر او دو پسند مگر تو • در کعبه هیچ که در کعبه هیچ نماید دیار اطلب گنف

معرفت حق هر که دوی دانه است • یگانگی را نشناخت • سخن حکیم پسندیده است
جو تو در نفس خود زبون باشی • عارف کردگار چون باشی • بندگی آنست که

جو خوش نسبت تو خود باشی
جو خوش نسبت تو خود باشی

جو فرخست رخی کو بهشت را مانست
بباد جانم بیغم اگر فدای تو نیست

جو خوش نقاب بود آنکس که بی بقای تو نیست
بباد چشم روشن اگر سقای تو نیست

هستی سوده گردی • فصل ششم در قاعده این راه • هر که دوی عشق گردی یعنی
وقت از دو گواه طلب نیکی کرده ام • دویم فکر تمام تا سر و در حضور عشق الفاظ و المعنی

آویخته و گره محکم شده ملکی نیست که بجد از آن بیرون بجهد لا جرم در آن خیال می آید و میرود
تا آنگاه که خود را علمی کند • و این سه نشان بی علمی است • جو انفرد اترا باین صلاح

دنیا باد دهیدم اگر بغیر تو است
جهان و کار جهان سر بسر اگر باد است

حسن آب باده جو دوم اگر برای تو نیست
جهان از باد مکافات داد و بیداد است

طلبه هر کرا جانیست جانانه که عشق را مرکبست ز جانانه که از باده خون مرکبست

کوشش برگشته ز آنکه پارهٔ پشم در آغوش کشته ست ای گروه نزد او چو وی چاره کبود

آنکس که بجادهٔ راه حق یافت که بود روزه این راه نشسته پایه گوینده این حرف

نیاز آرد و جان باید که موری را سپر موی نیاز آرد لطف بدنیا تو نگر نگرد و کسی

اگر نیست دست حسرت نه مال که چون شد باد اجل رسید نسیش

از تابش او در حجاب خام بود هر کجا ابری پدید آمدی آب از چشم سیاه کشش

فسون بخوانم و بر روی آن پری جهدم از آنکه کار پر خیال حیث افتاده است

بر آن نفس نیارد چون شیشه شد شد کر کار او فسون و دعا بیهوده است

باران شدی بگفتی ذاقرب العهد من ربی نه آنم تا چه حاصل کرد بسبب

ازل چون سر کشتگی آمد چه نزدیک و چه دور هستی کوکب در آسمان عمر

موقوفست اما نمودن ایشان بآمدن شب موقوفست اسرار ازل را نه تو دانی نه من

میان عدم و وجود ترا بداشته اند از بگفتن گرفته و از ذکر طرف که داشته اند حکایت

ای دیر بر معلوم کرده کان اله و لم یکن معه شیء فسنه داشتیه کل شیء هالک الا وجهه

گشتی تو زنگ گفت بدو رسیدم گفتم بی معبودت که خاموش بودن را سبب چیست

میان ابروی دشمنهای زیر نیست کره در ابروی لیلی سلاک جنبوست

چنان پاکه مرا بی تو زندگانی نیست ببین بین که مرا بی تو چشم بر تو نیست

گفت ای برادر کون و مکان در جنب
حقیقت هیچ است از ره بگویم
و از آنچه حقیقت است چه تو آنم
گفت سه درین اندیشه
سرگردان چه گویم
چگویم چون آنم
بگویم از اسامت که بگفت
وارم این جام تجربه آغاز
انجام زبان من چو محرم نیست

تا دیده گل خار نگرفت • در گلشن
دلبران نیاویخت • آیینه
رنگ خویش بگذاشت • از روی
بتان نقاب برداشت

فصل ١١ در بیان دل

دل را قلب
از آن خوانند که گردانست گردانند
این حق گردانند او را طلب کن
زیرا که تا تو نظر بر شستن آن ای دل

ستیزه کن که خبان پستیزه شیر نیست
از آن لب شکر نیست بیانهای دروغ

بیا بیا که ترا بیا آیین است
بجای فاتحه دکان نیاز تیمین است

اگر پادشاه در ایشان نگرد و تدبیر دیگر کند چندین هزار سنگ که آفتاب
را چند این سلیت این سنگ را که آفتاب بند لطیست بهمات
شورشی که در دست راحت جه داند کسی که در بیت
آنکه گوش جان شان بشنود و گوش باقی آن نکند
آسوده را از حال آشفته سوده جه خبر آلوده را
با پالوده جه نسبت

جون تو ندارد هوس
مرغ ندارد قفس
گرچه طپد مرغ زار ۞ اگر شان نفرمند
صبح و شام ۞ بوی گل
میرسدش در مشام
هرچه ترا نفس گوید مگر آن کنی
هر آینه با رخود گران کنی ۞ در دفع آن
دشمن مخند که حرمت بماند جهد در آن کن که بار و خرت
نماند تن در کسب روح آمد تو از بهر گریش مدار بار ترا چه
لاشی است پشت لاشه خود ریش مدار ۞ گران بار آخرت بار و
بر مکن ۞ جنین غافل مشو آخر نگه کن ۞ رسن بگسست و بار افتاد و خرجست
جین بار و حسرت آخر جه جست حکایت روزی نشسته بودم در دور
دیدم که آفتاب بر دیوار تافت ۞ و آدم بر آن نور خود را همی تافت گفتم ای عاشق کور
ما مقابلی آخر بچه استعداد این مرتبه را قابلی ۞ آخر بچه استحقاق
ای باد بگوی ۞ گستاخ دران زلف روی موی بوی ۞ من از طلبش
قد بدرو گوی بگوی ۞ تو در بر لو لب بلب و روی بروی ۞
وز گفت این مقام آنکس را سزد است که
اول ریش ترک اجز است
نه آنست که کس
بی فتح فتح بار باز نیاید ۞ هر کو
بیک حمله دیار بخرید
در عالم کسی را بشود
بزرگی که سر شد از ترک
بزرگی گشت ۞ دوست که سر ترک
داشت ۞ اول قدم ترک سر دل گشت
مردی که سر حلقه گشت ۞ بر حلقه پیشت
ارباب تجربه را در این باب هزار سخن پیش است عدد آمد
سخن این بود که سخن بسر نمیرسد ۞ اگر سر کشی در میان نیستی
شمار ادا دارا نیستی ۞ کسانی که بار خود میکشند ۞ سر اندر گریبان خود میکشند
مردم کن مرد از خدمت شان مردم شو ۞ زانکه این مردم دیگر همه مردم خوارند
ما ز آن تشنه ایم که ساغر گیرند ۞ وز آن مفلسکانیم که زر گیرند

خود بینی و خود نمایی ترا دیده بند است ۞ این یکسخن بهتر از هزار پند است ۞ هر که ازین دو
علت خلاص یافت حقا که حقیقت اخلاص یافت ۞ خود بینی نشان
اجلیست ۞ این علت ندارد هر که بوی است ۞ و صاحب که حجاب
اهل معرفت ۞ و آن سخن که هر یک بچه ایشان دو
صفت اند نظم ریا و کبر تو
زرقت و افیس ۞ چرا
از خود بینی سازی لباس پیش
ز خود بینی کشت بیچاره طلبی ۞ جان کز
خود نمایی دیده طاوس ۞ ز خود
پیر جهان نه گاه شیشه
که در شیشه که تا شاه و خس
فلینظر الانسان مم خلق است یعنی
هر کرا از سر دین یاد است ۞ یقین داند که این
اساس بی بنیاد است ۞ خواهی که در پیش خلق بگذاری
آستین بر تو ز افشانند که دامن در کشی ۞ سر کشانی
پر ز خاک تیره باد ۞ ترا این لطیفه زمن یاد باد ۞ شکسته و لان تند پیشه و بس
نه بند خود این قوم پسندند و بس ۞ مثال سعادت همانکس برد ۞ که بخت بین در
نیاز آورد فصل در صحبت و مناسبت ۞ جو آهن ارواح را از کاف کن بیوت
کنی مکن در آورد نه آتش عشق بر ایشان تافت که از شی در نهاد یک
جه یکشت بقدر استعداد هر که در اصل فطرت با ایشان بود
از سر جوهر مطالعه حاصل آمد ۞ اساس بنیاد
کمثل الذهب والفضة ۞ تا از
که ام معنی ۞ با نقره و زر
یا بس و آهنی ۞ آلوده اگر در بن ره آهنی ۞ از نوبه
کی بود رهائی ۞ بگداز دو بن
نوبه خاکش سنی
بتراز خود این کم و بیش
را لایش خود جو باز رستی ۞ معلوم گردد
آنکه هستی ۞ از نوبه ترا از آن رهانند ۞ تا قیمت جو
بجو نماند ۞ آنکه هم در نوبه بماند نا پاک است ۞ اگر گفت خواهد
نه آنرا و او را جه باک است ۞ آتش دوزخ بر آنکس افروخت که آتش
نه خوخت نشیند و جرم نه قلب نار است ۞ جو در آتش عشق نه تنم ۞ دل و روح آتش گرفت دم
ما از آن سوخته کانیم که از لذت سوز ۞ آب حیوان بسلند و حرم آذر گیرند
نا امید آن که فلک ساغر ایشان بشکست ۞ جون به پیشند رخ ما طرب از سر گیرند

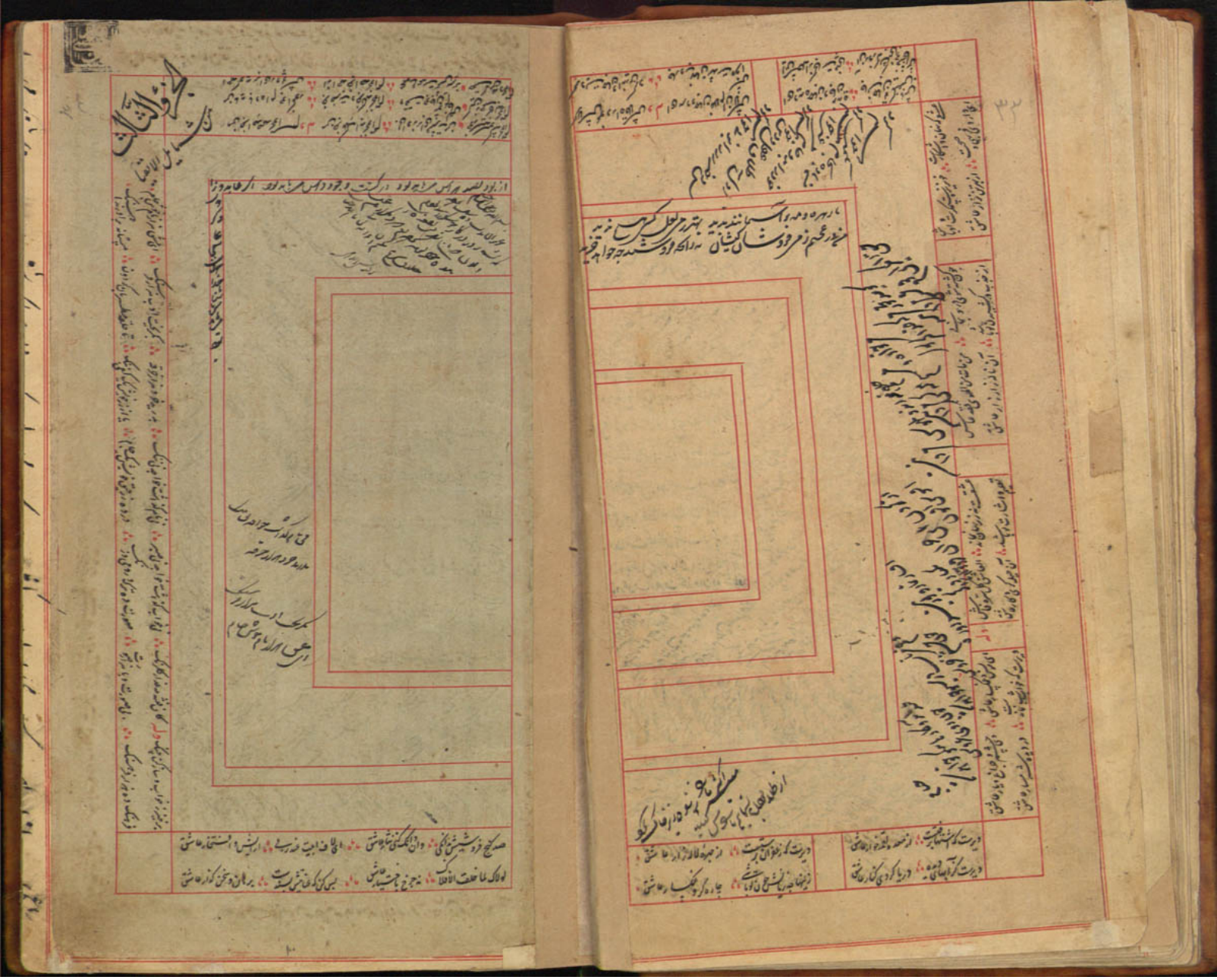

منتخب شمایل الاتقیا

فصل اول در بیان خصال حسنه اصحاب طریقت و مقامات سالکان و مراوات مریدان و مطالب طالبان

اول کنم بیان ٭ چون شد ز حق شمایلشان نام این کتاب

بیان معنی التقیا لغة و شمایل التقیا صفة معنی التقیا ترسیدن و پرهیزیدن و پرهیزان

فصل

فصل

فصل

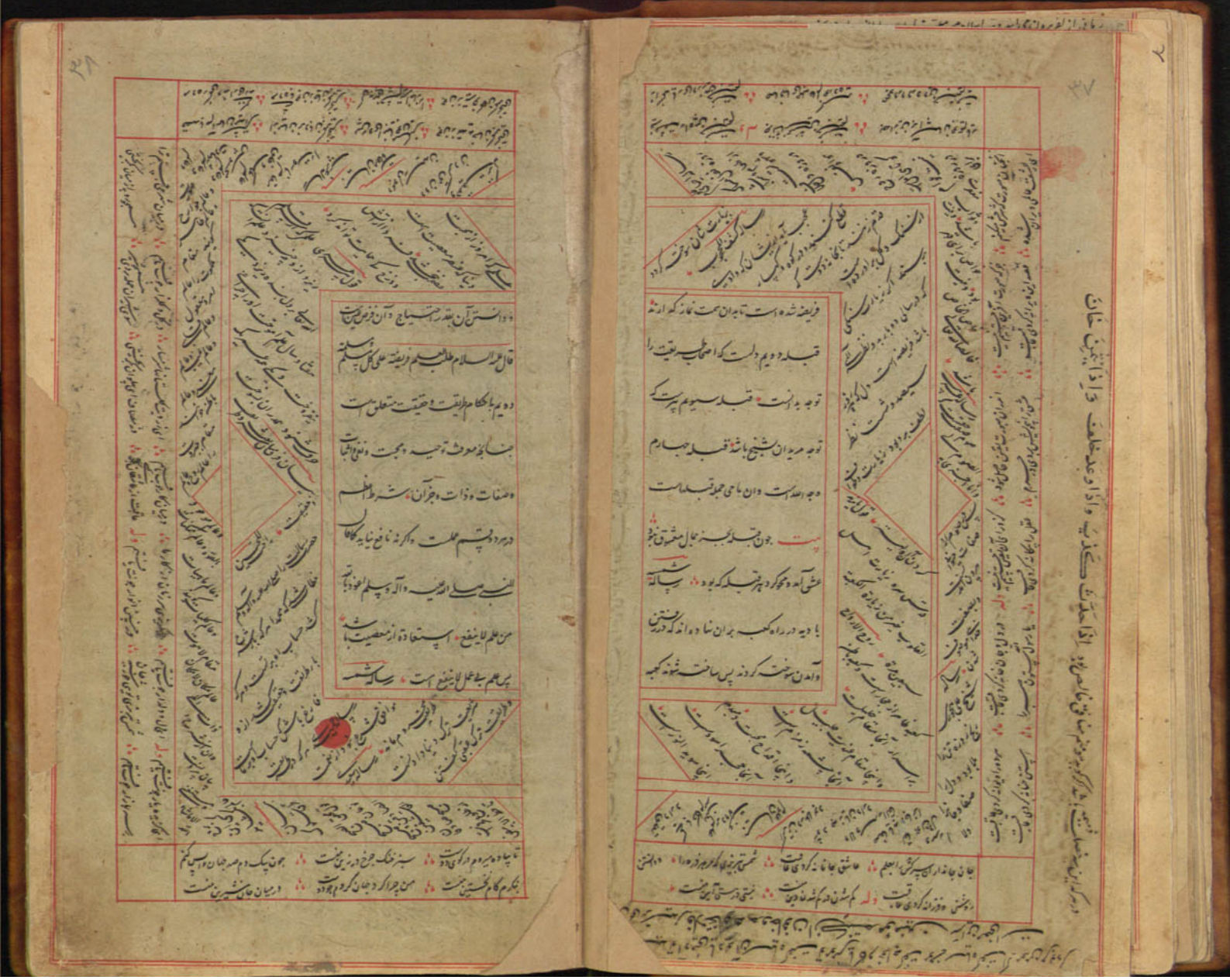

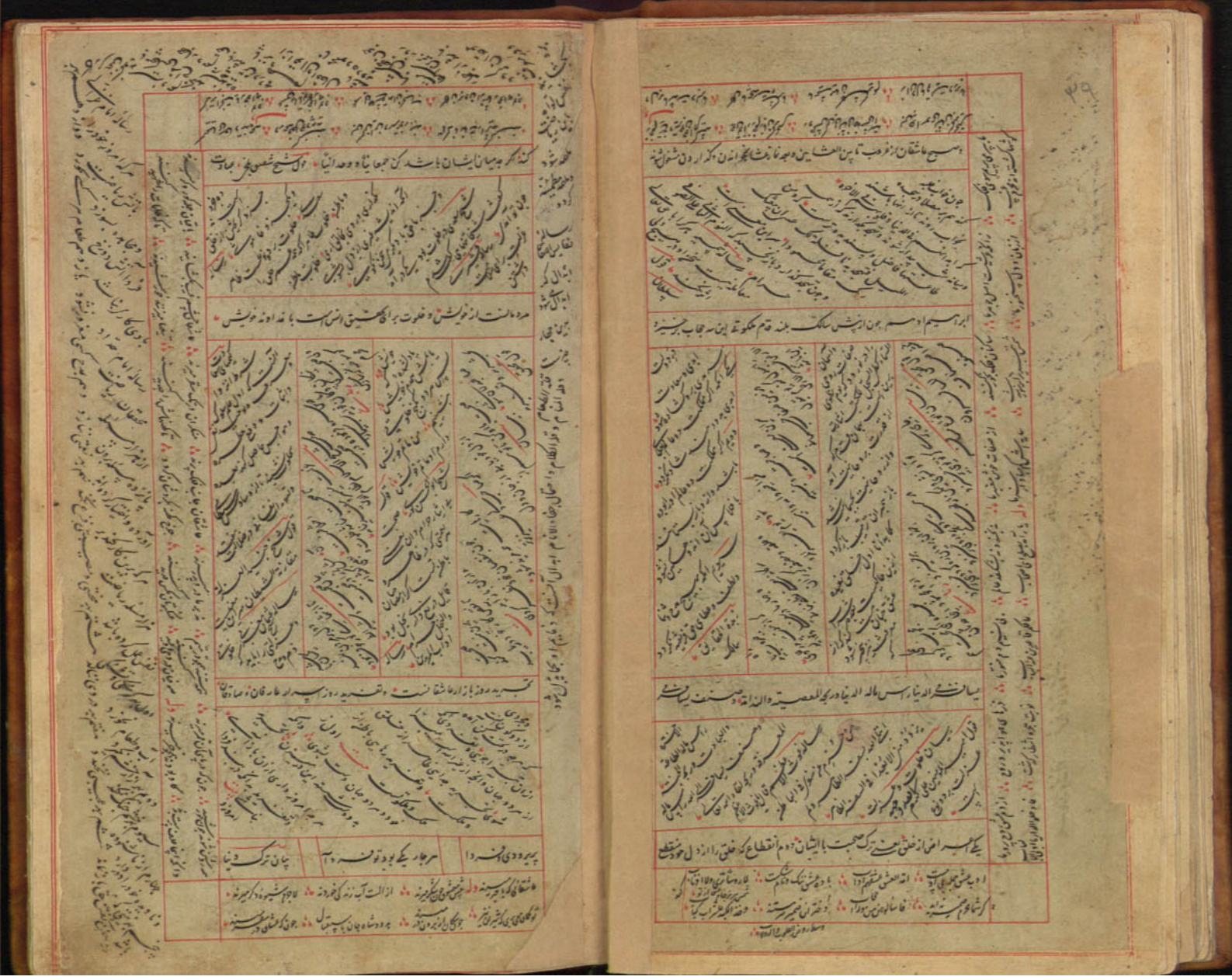

ترک دنیا بر سه نوعست • ایثار الموجود • وترک طلب المفقود • وبرودة الطلب

هر چه ترا از حق باز دارد دنیاست • علامت ترک دنیا آنست که بر بی آیت کار
کند • قوله تعالی لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم • ملفوظ سلطان

العادة عشرة اجزاء • تسعة منها السکوت • وواحد منها فیرها • وقال علیه السلام
اصل الایمان السکوت • بیان ذکر • قال الله تعالی اذکروا الله ذکرا کثیرا

الراحة وقت القیلولة • ونوم الرخصة بعد صلوة العشاء • ونوم صحیحة لیلة الجمعة

رسالة اسرار الطریقة • خواب بر پنج نوعست • اول قیلولة خفتن بعد نماز

دیوانگی روی نماید چنین • قیلولة خفتن بعد از نماز شام از آن خفتن زیاده • پاس پیشین
لوایح قاضی حمید الدین ناگوری • هر که دم از محبت زند از دو حال بیرون نیست یا در فراق

سودی دارس • ترجمه تفسیر مقاتل ابراهیم پیر را گفت خواب دیده ام که
ترا بسمل کنم گفت اگر نمیخفتی چنین خواب نمیدیدی • بیان منی ظهره

مردم را پدر ارکنه و با کاماند که این خطبه شریفست • و این خطبه خیریست • از این هر دو آیه
گر گرفتی فرمان کم سپیا • آدم از رجع و کردنت کنم • ور تو اغلاطون و الخانه بسلم
حق بیک دیده ارنا تا کنم • چشمی با نگاه اسیر این و آن • گر بدان آیی از نه آنست کنم

پرده تری در پس پرده تو ٭ هر نفسی بشکلی گرمی میکند ٭ پرده جان زن که بهر زخمها
پرده ظلمت از نظر برکنی ٭ شب نم دلوت و قندیل جان ٭ خیره که تو آنچی یاد و هستی

بی‌من و تو مرده تویی مرده کن ٭ جان منی آن منی یا منی ٭ از تو چه آتاره باشم که تو
تازگی سرو و گل و سوسنی ٭ از تو چرا نور نگیرم که تو ٭ تا بشی مرغانه و مرغ اوست

وقت آن شد که بزنجیر تو دیوانه شویم ❊ بند از پای سلیم از همه بیگانه شویم

جان بسپاریم و گر ننگ چنین جان نکشیم ❊ خانه سوزیم و چو آتش همه جا خانه شویم

تا نجوشیم از نی خنب جهان بر نایم ❊ تا حریف لب آن ساغر و پیمانه شویم

سخن راست تو از مردم دیوانه شنو ❊ تا نمیریم بسنده ارکه مردانه شویم

ذکر آداب شیخ عبد الله یافعی رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحیم

واما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه
سمیع علیم • اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم • الرحمن رب العرش العظیم
یا رحمن ارحمنا یا رحیم یا فتاح یا رزاق یا علیم • یا حنان یا منان یا کریم
یا دیان یا برهان یا قیوم • یا سبحان یا سلطان یا حکیم • بسم الله آمنا بالله
آمنا بالله • مزبوز بالله لا نحو حیلة • نوفضا الامور کلها لله
حسبنا الله کل خیر لدیه • کل خیر لدیه • لم یزل الخیر باسطه یده • بالصمد تحصنا
بسم الله توکلنا • بسم الله لا اله الا الله • الله لا اله الا الله الحلیم الکریم
رب العرش العظیم • المنان المنان • القدیم الاحسان • الکریم الوهاب
المعطی بغیر حساب • الحی القیوم • الحی الذی • لا یموت • ما یدوم الدهر
دائما لله • مالک الملک • تسبح له السموات السبع والارض
ومن فیهن وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم انه کان حلیما غفورا
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم • سبحان الله تعظیما له
توحیدا له • تحمیدا له • تمجیدا له • تنزیها له • تقدیسا له

من از تسلیم بالایم • علم نیندازم • نه از آیم نه از غالم • پسر آدم نیندازم
اگر بالات پر خستو و گر دریات پر گوهر • وگر صحرات پر عنبر سر آن هم نیندازم

وانفسهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون • استغفر الله
غفار الذنوب • علام الغیوب • ستار العیوب • کشاف الکروب • تواب
الی الله • یا تواب علینا وعلی جمیع • وانظر الینا یا تواب • بعد علینا سحابا تا
جنینا یا وهاب • یا تواب • فتشا لعتر ع ایاب • یا وهاب • یا فتاح العیون
استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم • واتوب الیه • یا عظیم یا غفور یا رب العظیم الاعظم • یا واسع
الرضا والمغفرة • یا واسع الدنیا والآخرة • هب لی من لدنک الرضا • واغفر لی ما مضی
کلنا زوجها • لا تخیب من دعاک • کلنا زوجها • کلنا زوجها • کلنا زوجها • کلنا زوجها
واجبنا • واکفنا مؤونة • ارحمنا یا رحمن • واکفنا کید الشیطان
ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا
صلوا علیه وسلموا تسلیما • الصلوة علی النبی والسلام
علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته • خیر من علی الکرسی • المشفع فی الورد
من یطع الرسول فقد اطاع الله • حبه یحلو الصدی • ویدل علی الله فلا ردی
ثم ای داء • عاد من شبه • فاذا امة به • حرم من تنفی حبه • نال کل المطلب
کم له من معجزات • کم مطلب اذا • کم دعت عنه الثقات • کل علم وا • کم له من موسی
فارق ذاد • عقله فاد • یحیی بیت • اما مفتون • یطلع فی قبره
عجیل • لعل یصفو شبه • کلکم صلوا علیه • صلوات الله دیاری
البرکة • کل من صلی علیه النبی • یا من حضر النبی • من فی العصر
ونزل سلم علیه النبی • یا مسلمین • اعلموا علم الیقین • ان رب العالمین • محمد نبینا

مرا چون دل فتنه شد بطلعت پر دردت • چون مخمور آن شدم سر زخم نیندازم
نشاید دیدار چه آرم سر ننگ دارم • بغیر دیدار دلدارم چشمش خرم نیندازم

السلام علیک یا نبی الخیر نبی • السلام علیک یا جبل الصفا نبی
السلام علیک یا منهو الصفا نبی • السلام علیک یا حلیة الفلا نبی
السلام علیک یا خیر الانام نبی • السلام علیک یا کامل المرام نبی
السلام علیک یا خیر البریة نبی • السلام علیک یا بحر العطا نبی
السلام علیک احمد محمد • السلام علیک طه یا محمد
الصلوة بی الله حبیبی نبی محمد • قلبی لدیکم طول الیالی • لیلی الیکم شوقی الی مالی
چند انکه دور بی جانان بیشم • والله که دایم اندر جانان بیشم • چون قلبی این الدوری
انظر بعینی البصر حالی • بی دوری خوب بیکسی لی من • یکبار که شد ابصر جمالی
احمد الله الله اصحوا الیوالی • بشرز بالوصال اک روحه مالی
ولیلة الوصل لله تعالی کل لیالی • بالله جیلة حق بجاه قلیل نصالی
ان بحت حق خدمه مالی سواک ومالی • صلوا علی المحمد
لقاسم المجد

غزل

وفات به بود آنرا که در وفای تو نبود • بمبتلا بود آنکس که مبتلای تو نبود
هزار جان گرامی چرا فدای تو نبود • تو سیه چشمی و سوسن زبان چرا خجلت
چو خاک میشوم آن به که خاک پای تو باشم • که خاک بر سر نگس که خاک پای تو نبود
گذشت سرو که او لاف بی‌وفای تو نبود • ز خاک سر بر آرند سرکشی بیاید • امید اهل
محبت ز خاک کوی تو نبود • اسیر شعبده کرشمه و تو نکرد • جفای کوی کشی
هر که اسیر تو نبود • ترا بچشم تو بینم که دیده با خواب • سرشک دیده من
روی طرب فزای تو نبود • مولی مولی تو مولی یا مولی تو مولی

عقل بیمار من توانا نه دل شکیبا • نه مرا حال و نه علم حاصل کرد و قیل
قال بعضها الیک بعد وان بینا الیک تنتهی • بکت قوتی علی شیخوخت تعالی
والا آنکه دانم چه طبیب علت مریض خود را کند مداوا • تا بکنی
حال کاتب بود حال تو بی‌پروا • مرضت شوقا و محبة لکشکرا
الیک شکرا • بر بستان کسی بی جمال جان بخواهد • کنج فرو نشسته
محسون بکوی بخت گرفتار ماوا

غزل

نشان بر تخته ستی بود
از عالم آدم • که چون در یک عیش ستی تو نبودم • که دار دا بخشین
عیشی که دیشی تو ندارم • شرابم خون کام دل نیم دو دو تعلم غم
نظر بر صورت خوب تو بود استاد فطرت • دگر نه کی شدی سر کش عمر
آدم • برو ای عقل نامحرم که بخت با خیال او • جهان خوش شد
دایم که مرغ هم نیم محرم • مرا کوشه سعد از مشی او حاصل جادوی
ملاحتهای کو اکنون چو حسنا بود مرهم

غزل

چاره رسی رده در خانه سنوز • در دیار او در وفای سنوز • ملک
دل گرد از خواب تنع ناز • والله ان ویرا سلطانی سنوز • اشکا
سینه اشکا می • مجنون در سینه پنهانی سنوز • سر دو عالم
قصه گرده • تیغ بالای که آرد آنی سنوز • پیری و سیاه پیری
ناخوش است • خنده و تا کرد پشیمانی سنوز

زنده غزل

احمد جام رحمه الله

مسرل صوت آنکه اکمراست • مرد این راه آشنایی
دگر است • صبی لوه در تعلیم است • الحسن از جهان دگر است

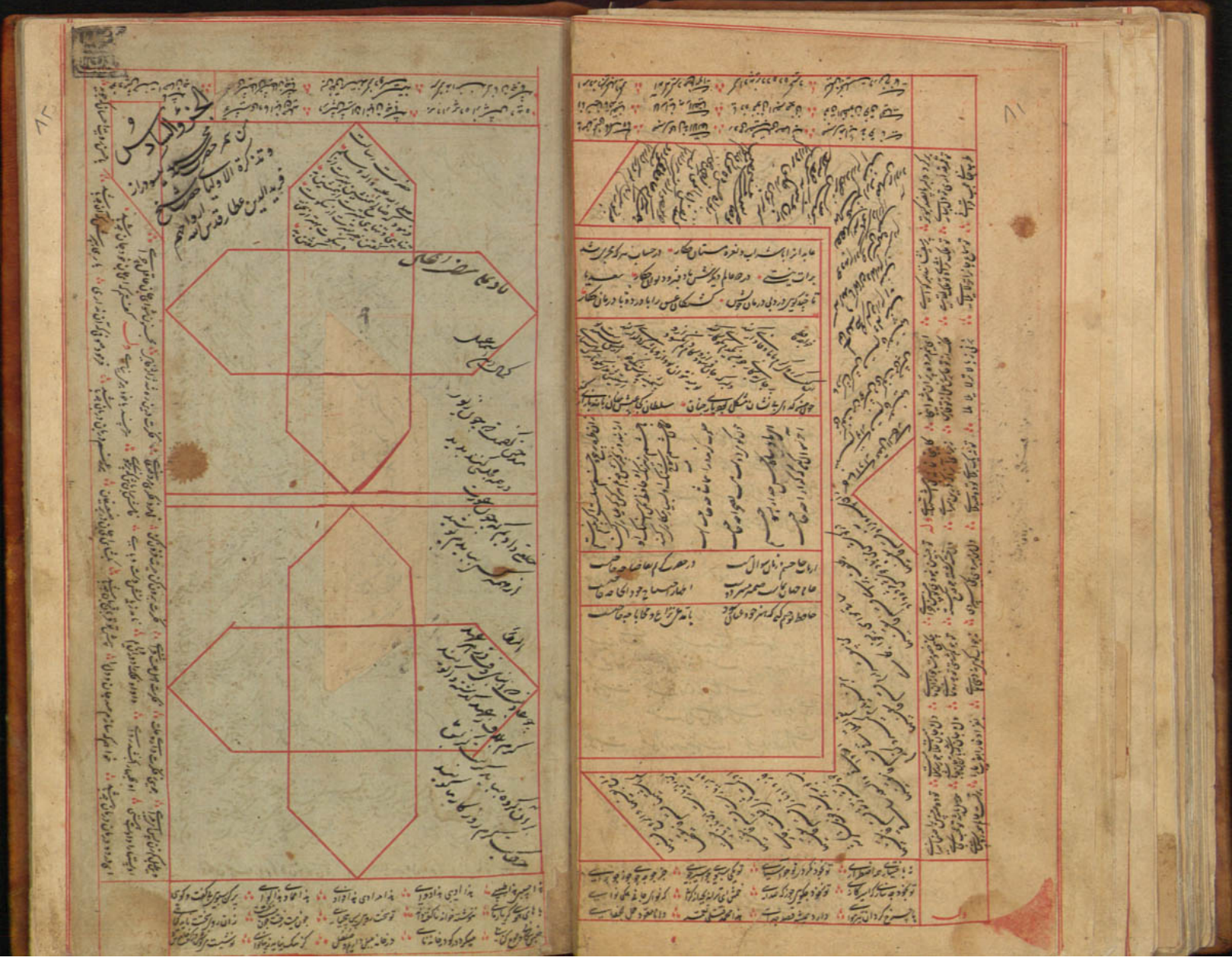

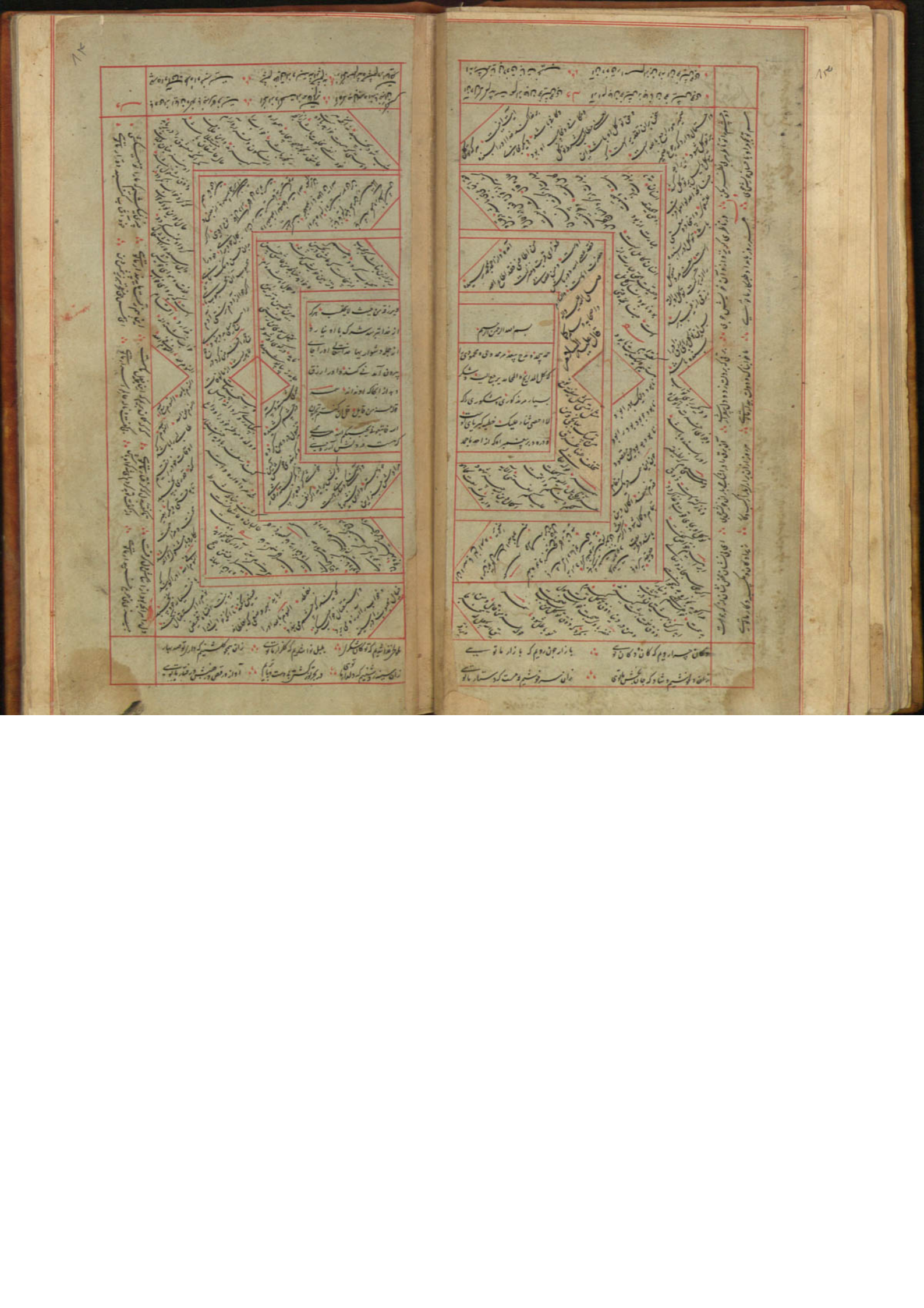

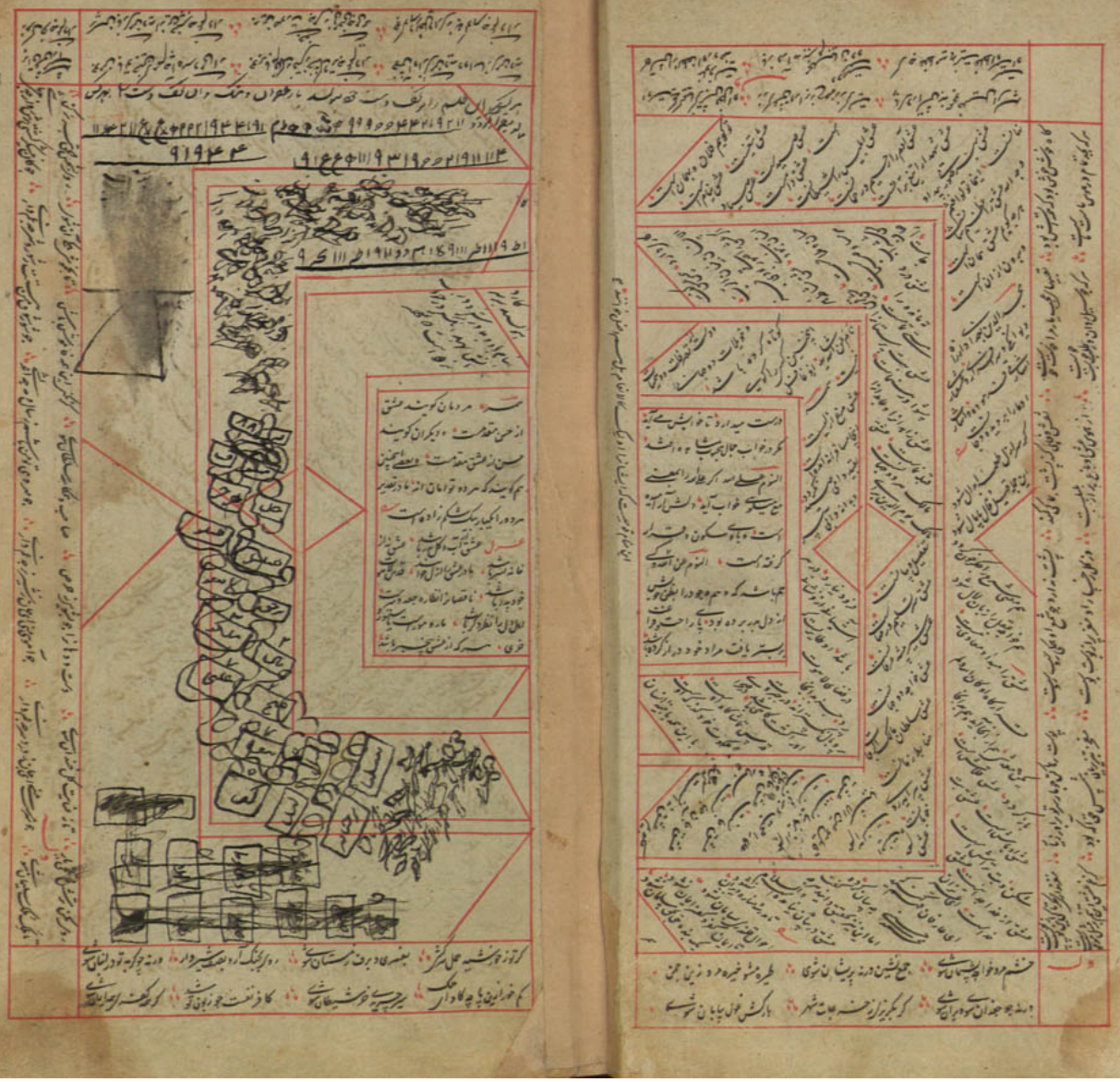

فضیل عیاض رحمة الله علیه

نقل کرده‌اند که عاشق کف اصل
پرسیدم که زهد خلق بار رضا کف
رضا از بهر آنکه رضا صبح حضرت
طلب نکند و گفت که از خدا ترسید
زبان او کنگ شود و از صبح چیزی
کف حق تعالی چون بنده را دوست دارد
اندوهش بسیار دهد و چون دوست دارد

هر گاه که فتنه قیامت از موج نشست
آن ساعت که گوشم گرفته بود و نگر
چه دریا اندازه نفس را برادر دیدم شاد
شدم یکی را دیگر مسجد فرستم
بخشیم بنگه آشفته و مرا ضعف
و ماند که بر خیمه آیم خاست
پایم بگرفتند و میکشیدند سجده
سه پایه بود و سه هم بر پایه که آمده خم

[illegible]

ابو علی حسن جانی
رحمة الله علیه

[illegible]

عبد الله محمد حنیف

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آمنوا لمشفقون منها ویعلمون
انها الحق • و این آخر کلام ابو دلف
زبانش بهم بند • و نماز شام بود که سرش
بریدند • در میان سر بریدن تیر کرد جان
بحق تسلیم نمود • از یک اندام آوازی
آمد که انا الحق • پس اعضای او را بسوختند
از خاکستر آواز انا الحق آمد چنانکه
در وقت قتل هر قطره خونی که از وی بر زمین می
آمد نقش الله ظاهر گشت • حسین منصور

تو در دان بلت زحمت خویش را روانه بیت دیگر دو شال طلب زیرا که

خلیل کلیم طور در روضه وصال بسته بان خرجلال داده و بر کشیده بالکان چون

نه زمرة المساکین ورد خود نساختر حضرت صادق صلی الله علیه گفت

کر جبا طاعتی از هیبت اولیا من ورجه با معصیتی از در اولیا پس

وبیضه ب انه الاشارة لعباس والله یکل شیء علیم نه بیوت اذن الله

ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والآصال رجال لا تلهیهم تجارة

بسم الله الرحمن الرحیم

گیلان نام شهریست که حضرت غوث الثقلین بکونت داشتند جیلان هم گویند گیلان و جیلان بر گویند مردمان عرب جیلان را گیلان میگویند و نسب آنحضرت حسنی است شاه محی الدین ابی محمد

پدر ابی صالح موسی	پدر عبد الله
پدر یحیی زاهد	پدر محمد پدر داود
پدر موسی	پدر عبد الله
پدر موسی جون	پدر عبد الله محض
پدر امام حسن مثنی	پدر حضرت امام حسن مجتبی
پدر حضرت حیدر علی مرتضی	و حضرت غوث الثقلین مرید حضرت ابو سعید عبد الله مبارک مخدوم بودند و آنحضرت دو برادر بودند شاه محی الدین و سید احمد بدوی از جیلان اولاد حضرت دستگیر رحلت فرمودند نه پسر و یک دختر

اسم فرزندان

شیخ سیف الدین عبد الوهاب	سید شرف الدین عیسی
شیخ شیخ الدین عبد القادر	سید عبد الجبار
سید تاج الدین ابی بکر عبد الرزاق	سید ابو اسحاق ابراهیم
سید عبد الرحمن	سید ابو بکر زکریا یحیی عبد الله
سید ابو نصر موسی	اسم والده حضرت غوث الاعظم ابی صالح و دختر عبد الله مرید شیخ کبار بود

بسم الله الرحمن الرحیم

شجره حضرت غوث الاعظم شاه محی الدین عبد القادر جیلانی

مرید ابو سعید مبارک	شیخ علی ابن محمد
شیخ ابو الحسن هکاری	شیخ عبد الواحد
شیخ شبلی	شیخ جنید بغدادی
شیخ سری سقطی	شیخ معروف کرخی
شیخ داود طائی	شیخ حبیب عجمی
شیخ حسن بصری	حضرت شاه مرتضی علی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم علیه السلام

دل غیر و تو نشد

بسم الله الرحمن الرحيم

يا علام الغيوب يا غفار
يا ستار العيوب يا كاشف الكرب
يا مقلب القلوب يا منور القلوب
يا منور القلوب يا انيس القلوب
سبحانك يا لا اله الا انت

يا علام الغيوب

يا علام العلوم

يا علام العيوب

ولا بالی در این کاخ مجازی
کنی با ما طفلان خاکبازی

زیرکان جان چنین گویند
زیرکی با ما نه با من حق است

قال امير المومنين على كرم الله وجهه

النبي	وبنبوته			وفي المكة		وفي المدينة	
	ج		ج		ج		ز ج

قال النبي صلى الله عليه وسلم من جعل الهموم هما واحدا كفى الله سائر همومه ومن تفرق في الهموم لا يبالي الله تعالى في اي واد منها هلك

وايضا من اراد صاحبا فالله يكفيه ومن اراد مونسا فالقرآن يكفيه ومن اراد كنزا فالقناعة يكفيه ومن اراد واعظا فالموت

ومن لم يرض بالاربعة فالنار يكفيه

قال عليه السلام لا يؤمن احدكم حتى يحب لاخيه ما يحب لنفسه

وعند الله للصابرين المخرج مما يكرهون من حيث لا يحتسبون جعلنا الله

الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون

روز شنبه
یا حی یا قیوم

روز یکشنبه
اما بعد فاما بعد
سبحان الله و الحمد لله

روز دوشنبه

روز چهارشنبه
حسبنا الله و نعم الوکیل

روز پنجشنبه
یا غفور یا رحیم

روز جمعه
یا ذو الجلال و الاکرام

نیت چو کانه فرموده حضرت غوث الاعظم

نویت ان اصلی لله تعالی

صلوات الاسرار تقربا الی

و القطعا غیر الله متوجها

جهة الکعبة الله

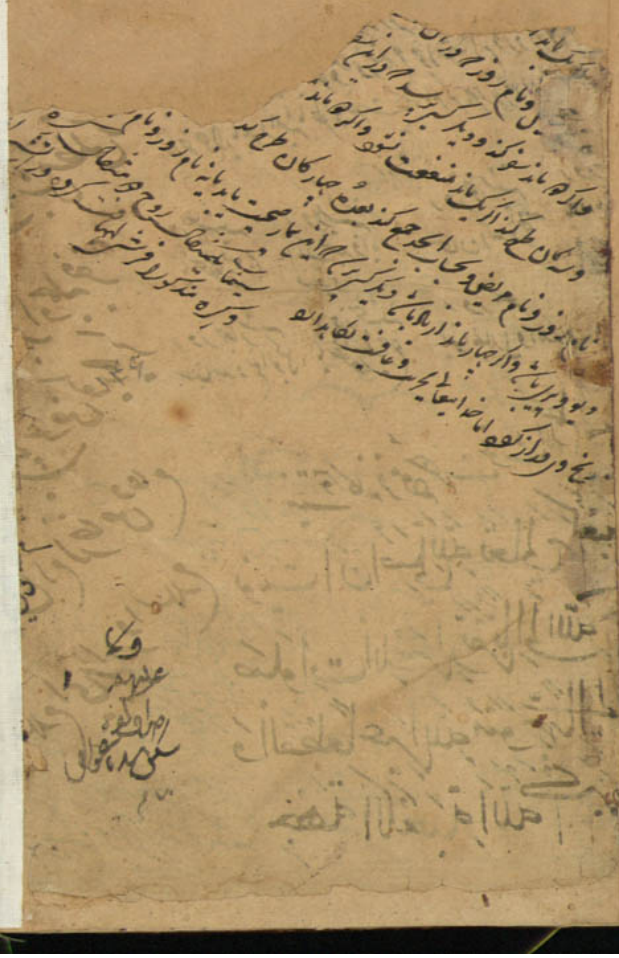

۱۴۲۴